

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۲۴ - آبان ۱۳۷۵

پیروزی طالبان و محاصره
اقتصادی ایران

در روز ۶ مهرماه ۱۳۷۵ شبه نظامیان طالبان کابل پایتخت افغانستان را با حمایت مستقیم نظامیان پاکستان اشغال کردند و اسلام عزیز را در آنجا بر سرکار آوردند. ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم از این فاجعه قرن ناراحت نباشیم. متعاقب آن پخش موسیقی از رادیو ممنوع اعلام شد. خروج زنان از خانه تا اطلاع ثانوی قذغن گردید. کلیه مدارس و دبیرستانهای دخترانه تعطیل شدند و زنان از تمام ادارات اخراج گردیدند. قوانین قصاص بدون کم و کاست به اجراء گذاشته شدند. هزاران نفر زن و دختر افغانی از آموزگار گرفته تا پزشک و پرستار بیکار گردیدند و در جامعه اسلامی در دست گرگهای آخوندصفت به امان خدا رها شدند. مردها باید مانند ریشوهای ایرانی ریش بگذارند و پوشاک آستین کوتاه به تن نکنند. نماز اجباری است و هر روز همه موظفند ۵ بار در روز در مساجد برای عبادت حضور یابند، در غیر این صورت مجازات خواهند شد. به وسایل نقلیه عمومی اکیداً دستور داده شده است در موقع اذان مسافری خود را به مساجد برسانند با این تصور احمقانه مذهبی که شاید بزور همه راهی بهشت برین شوند. سینما، تاتر، تلویزیون، ویدیو، بلیط بخت‌آزمایی ممنوع شده است. با این پیروزی جامعه افغانستان به زندان بزرگ اسلام عزیز بدل شد که می‌کوشد شریعت اسلامی را بنحو ریشه‌ای در آنجا پیاده کند. اسلام عزیز در ایران در مقابل اسلام عزیز در افغانستان بسیار لیبرال و "مترقی" می‌نماید.

پیروزی طالبان در افغانستان و امر و نهی آنها در مورد چگونگی شیوه زندگی مردم و اعمال قوانین اسلامی نشان می‌دهد که اسلام عزیز همان چیزی است که در

ادامه در صفحه ۳

نقش بورژوازی در جان‌سختی مذهب

تورات به آنها اشاره رفته بود با افزودن رقم هفت روز، فاصله زمانی خلقت زمین تا ظهور حضرت آدم، به تاریخ "دقیق" ظهور خلقت پی برد. ما ایرانی‌ها در مذهب تشیع آموخته‌ایم که تاکنون ۱۲۴ هزار پیغمبر از جانب پروردگار برای راهنمایی بشر نازل شده‌اند که اولین آن حضرت آدم و آخرین آن حضرت محمد بوده است. اگر مبنای محاسبه خود را همان جمع طول عمر پیغمبران به حساب بیاوریم و طول عمر متوسط هر پیغمبری را ۲۰۰ سال در نظر بگیریم که دیگر مو لای درزش نرود، محاسبه طول عمر زمین حاصل ضرب ۱۲۴ هزار تعداد پیغمبر در عدد ۲۰۰ خواهد بود (حضرت نوح بیش از نهصد سال عمر کرده بود - توفان به نقل از تورات) که ما را به رقم ۲۴/۸ میلیون سال میرساند. چنانچه به این عدد رقم هفت روز را نیز اضافه کنید باین جهت که حضرت آدم در روز هفتم خلق شد طول عمر زمین تخمیناً از طرف اساتید ریاضی توفانی! رقمی تقریباً معادل ۲۴.۸۰۰.۰۰۷ سال خواهد بود.

البته وقتی چارلز لایل در سال ۱۸۳۰ با نگارش کتاب "اصل زمین شناسی" طول عمر زمین را بسیار بیشتر از طول عمر تدوین شده مذهبی دانست و آن را بر اساس علمی استوار کرد بورژوازی آنرا در برنامه تحصیلی ادامه در صفحه ۲

"مذهب یکی از اشکال ستم معنوی است که همه جا بر توده‌های مردمی که بر اثر کار دایمی برای دیگران و احتیاج و تنهایی خرد شده‌اند، اعمال می‌شود. عجز استعمار شونده‌ها در مبارزه با استعمارکنندگان به طور ناگزیر ایمان به زندگی بهتری را پس از مرگ ایجاد می‌کند، به همان سان که عجز وحشیان در مبارزه با طبیعت، ایمان به خدایان و شیطانها و معجزات را به وجود آورده بود." (کلیات لنین جلد ۱۰ ص ۶۵).

در قصص مذهبی آمده است که زمین در عرض هفت روز از جانب پروردگار خلق شد و در روز آخر "بیهو" (واژه بکار رفته در تورات، عصر عتیق به معنی پروردگار) انسان، یعنی آدم و حوا را آفرید. حضرت آدم اولین پیغمبر روی زمین است. در عین حال خورشید و ماه و ستارگان و سایر انوار و سماوات و کرات در روز سوم خلق شدند. به روایت کتب مقدس خلق زمین سرآغاز پیدایش کائنات و موجودات است. در قرون وسطی کشیهای کاتولیک عمر زمین را محاسبه کردند که آنرا به ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد مسیح رساندند. این محاسبه نه از روی اصول علمی بلکه بر اساس "سفر تکوین عهد عتیق" در تورات صورت گرفت. کشی در آمریکا در قرن بیستم از این نیز فراتر رفت و بر اساس محاسبه جمع طول عمر پیغمبرانی که در انجیل و

اطلاعیه کانون سینماگران ایران در تبعید

در صفحه ۵

سگ زرد برادر شغال است
(در حاشیه انتخابات آمریکا)

آنهایی که ذره‌ای شرف و وجدان بیدار دارند، می‌توانند به روشنی رأی به محکومیت سیاست ضد مردمی، تجاوزکارانه و راهزنانه کلیتون در دوره چهارساله ریاست جمهوری اش دهند. در دوران ریاست جمهوری کلیتون دامنه‌ی جنگ‌افروزی و گردن‌کشی آمریکا علیه خلق‌های جهان و دخالت در امور داخلی کشورها گستاخانه گسترش یافته و به واقع سیاست کلیتون ادامه همان برنامه‌های امپریالیستی جرج بوش بود:

۱- سناریوی صلح فلسطین و اسراییل همان‌طور که تصور می‌رفت به بن‌بست رسید و اسراییل این چماق امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه هم‌چنان به گردن‌کشی‌ها و یکه‌تازی‌های خود علیه خلق فلسطین ادامه می‌دهد. اسراییل با برخورداری از حمایت‌های

ادامه در صفحه ۷

قبل از روی کار آمدن بیل کلیتون چنین شایع کرده بودند که گویا وی «بهتر»، «ملایم‌تر»، و «نرم‌تر» از جرج بوش است، درحالی که جرج بوش نماینده نماینده حزب جمهوری خواه، جنگ‌افروز و افراطی است. بازار چنین آشفته‌فکری‌ها تنها از آتش نوکران و آرایش‌گران رنگارنگ امپریالیسم گرم نبود؛ برخی از گروه‌های چپ‌نما و جناح‌های گوناگونی از اپوزیسیون بورژوازی ایران نیز خود را وارد معرکه کرده و از خوشحالی انتخاب کلیتون با دم خود‌گردو می‌شکستند. «بهتر» بودن رئیس جمهور جوان آمریکارا، تمایل وی برای استقرار «صلح و حکومت قانون و دموکراسی» در کشورهای با حکومت‌های دیکتاتوری-فاشیستی تبلیغ می‌کردند.

امروز کارنامه چهارساله رئیس جمهوری آمریکا، بیل کلیتون، در مقابل ما است.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

نقش بورژوازی...

دانشگاهها جای داد بدون اینکه کار مذهب را با این کشف جدید یکسره کند. بعدها در سال ۱۸۵۹ چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲ م) در تکامل نظریات لامارک کتاب معروف خود "تحول انتخاب طبیعی" را انتشار داد که افسانه‌های مذهبی را بی پایه کرد. این کشف داروین انقلابی در علم زیست‌شناسی و باستانشناسی بوجود آورد. تئوری تکاملی وی در عرصه طبیعی تأثیرات عمیق خود را بر اجتماع نیز گذارد و زمینه عینی کشف قوانین تکاملی اجتماعی را برای مارکسیسم فراهم کرد و پایه‌های تدوین تاریخ بر اساس علمی را شالوده ریخت. این کشف در عین حال پایه‌های مذهب را بشدت سست نمود.

تئوری داروین به نام "اصل انتخاب طبیعی" و اعتقاد به پیدایش انواع (اعم از حیوان یا انسان) از راه تحول یعنی از راه تکامل تدریجی و جهشی و نه از راه آفرینش فردی بشر آنطور که در کتب مقدس آمده است به شدت مغایر متون کتب مذهبی بود که بر اساس آن مردم را مذهبی تربیت می‌کنند و قرن‌ها انسانها را با افسانه‌های آن پرورش داده‌اند. این نظریات بشدت مورد مخالفت کلیسای کاتولیک قرار گرفت و آنها جیره‌خواران خود را به جنگ داروین فرستادند که از جمله استدلال می‌کردند که اگر فرضیه تحول تدریجی میمون به انسان درست است چرا هنوز میمون در دنیا وجود دارد. علم امروز با تکامل خود پاسخ این عوامفریبی مذهبی را داد. در قرن بیستم در سال ۱۹۵۱ پاپ دوازدهم در فرمان موسوم "به درباره نوع بشر" بطور ضمنی و موزبانه به عقب‌نشینی کلیسا در مورد تاریخ خلقت اذعان کرد و نوشت که کاتولیکها می‌توانند تحول را به عنوان فرضیه پیدایش! (به چه علت فرضیه - توفان) جسم بشر بپذیرند، ولی تاکید کرد که روح مخلوق خداست و با القاء پروردگار در بدن حلول نموده است. با این عقب‌نشینی تاکتیکی مذهب را برای مدتی از زیر ضربه مستقیم علم نجات داد و کذب یا صحت آنرا به دسترسی روح در آزمایشگاهها موکول کرد.

این مقدمه را از آن جهت نوشتیم که نشان دهیم از نقطه نظر مذهب زمین اولین کره‌ایست که خلق شده و مرکز جهان بوده است. اولین موجود زنده نیز برای اولین بار بر همان اساس کتب مذهبی در کره زمین از طرف "نیروی ماوراء طبیعه" خلق شده است. این روایت مذهبی را داشته باشید تا ما نظر شما را به کشف عظیم علمی بشریت که مطبوعات زیر سیلی در کردند جلب نمائیم.

در ۸ اوت سال ۱۹۹۶ دانشمندان آژانس فضائی امریکا (NASA) کشف کردند که در یک سنگ آسمانی از کره مریخ با طول عمری حدود ۳/۶ میلیارد

سال موجود زنده اولیه زندگی می‌کرده است. نام این سنگ آسمانی را که در سال ۱۹۸۴ در قطب جنوب کشف شده است "آئن هیل ۸۴۰۰۱" گذارده‌اند. این کشف عظیم در طی یک مصاحبه مطبوعاتی از طرف ریاست "نازا" آقای "دانیل گلدین" در واشنگتن اعلام شد. تاریخچه این کشف این چنین توصیف شد:

"در یک سنگ آسمانی که در ۱۵ میلیون سال پیش از کره مریخ به فضا پرتاب شده است و حدود سیزده هزار سال پیش به مناطق یخبندان جنوب کره زمین سقوط کرده است آثار زندگی اولیه میکروسکوپی پیدا شده است". این کشف یکی از کشفیات بزرگ بشریت است و نشان می‌دهد که در گذشته در کره مریخ موجودات زنده اولیه زندگی می‌کرده‌اند. آنچه مسلم است این است که این موجودات میکروسکوپی در حد تکامل بشر امروز نبوده‌اند ولی این موجودات با محیط خویش تبادل مواد می‌کرده و قادر به ادامه حیات بوده‌اند. اهمیت چنین کشف مهمی در جنبه علمی آن نیست. از نقطه نظر علمی ما روزانه با کشفیات و اختراعات عظیمی روبرو هستیم، اهمیت این کشف، اهمیت اجتماعی آن است. با این کشف ثابت می‌شود که زمین مرکز جهان نبوده و موجودات زنده در کرات دیگر نیز زندگی می‌کرده‌اند و تمام کتب مقدس رونویسی از یکدیگر و فاقد ارزش علمی‌اند. این کتب راه و رسم زندگانی در دورانهای پیدایش خود می‌باشند که بر اساس نیازهای روز زاده شده‌اند. این کشف عظیم که بورژوازی به راحتی از کنار آن می‌گذرد و بقول معروف صدای آن را نیز در نمی‌آورد، تمام دنیای مذهب را به زیر سؤال می‌کشد و دروغ کتب مذهبی را بر ملا می‌کند. اگر بورژوازی به مذهب برای فریب مردم احتیاج نداشت می‌بایست بدون تامل با انتشار مقالات و برنامه‌های علمی در رسانه‌های گروهی اکاذیب مذهبی را بر ملا می‌کرد و کلاسهای مذهبی را از برنامه‌های آموزشی مدارس حذف می‌نمود. ولی این انتظار شما بیهوده است. بورژوازی که به تحمیل مردم برای استثمار آنها نیاز دارد اساساً به روی خود نمی‌آورد که چنین کشف مهمی با نتایج مهمتر اتفاق افتاده است.

یکی از علل سخت جانی مذهب در این است که بورژوازی و طبقات استثمارگر به سلاح اسارت روحی زحمتکشان احتیاج دارند و می‌خواهند با این افیون توده‌ها، انسانهای کاری و سربراهی که هیچوقت به فکر تحول و انقلاب نیافتند، پرورش دهند. افسانه زندگی مرفه در آخرت باید برای توده‌های مردم حکم مسکن را بازی کند. فقر و فلاکت مردم زمینه تاثیر پذیری افکار مذهبی را مهیا می‌سازد. انگلس در باره ریشه تفکر مذهبی می‌گفت: "بازتاب خیال آمیزان نیروهای خارجی (واقعی) در مغز انسانهاست، که در زندگی روزمره نیروهای مسلط‌اند. در این بازتاب

نیروهای زمینی شکل غیر زمینی کسب می‌کنند" کلیات مارکس و انگلس جلد ۲۰، ص ۳۲۸.

بورژوازی حاضر نیست در راه خدمت به علم و دانش این وظیفه افشاگری را در پیش گیرد و در رسانه‌های گروهی خود به کارزار مذهب رود و به توهم توده مردم پایان دهد، مذهب را از دروس مدارس حذف نماید. زیرا این توهم نه تنها بخشی از تکیه‌گاه موجودیت مناسبات ناعادلانه سرمایه‌داری است، بلکه با بقاء بورژوازی ملازمت دارد. در آلمان یک یکی از دموکراتیک‌ترین ممالک سرمایه‌داری و بهشت ایده‌آل "چپ‌های توبه‌کار است، حتی هنوز از مردم مالیات مذهبی می‌گیرند که زمان هیتلر، نازیها برای جلب نظر کلیسای کاتولیک وضع کردند و آنرا به حلق کلیسا می‌ریزند تا در هر ده کوره‌ای مبلغین مذهبی برای حفظ وضع موجود و مسخ توده‌ها چون چشم و گوشهای بورژوازی فعالیت کنند. جان سختی مذهب ریشه در خودش ندارد، ریشه در تبلیغات طبقات ستمگر و مناسبات اجتماعی که آنها ایجاد می‌کنند دارد. قدر مسلم آنستکه با حذف مذهب از مدارس و دانشگاهها و رسانه‌های عمومی و جایگزینی آن با دستاوردهای علمی و توضیح آن به مردم همراه با بر چیدن نظام بهره‌کشی انسان از انسان می‌توان بر این رسوبات زنگ زده عهد عتیق غلبه کرد. این مبارزه را باید در درجه اول با مبارزه سیاسی برای حذف طبقات پیوند زد تا مذهب تکیه‌گاه بزرگ اقتصادی و سیاسی خود را از دست بدهد و لاشه رنجورش در پیکار فرهنگی با سلاح علم تشریح گردد. این است که تمام کشفیات علوم حتی اگر منجر به تولیدات موجودات زنده در آزمایشگاه گردد ریشه مذهب را از زمین نمی‌کند زیرا تا ریشه بورژوازی در زمین است مذهب نیز از آن تغذیه خواهد کرد. بهترین دلیل آن کشف زندگی اولیه در کره مریخ است که با تئوریهای مذهبی که زمین را مرکز جهان و مرکز موجودات زنده قرار داده نمی‌خواند و علیرغم این سکوت مرگ همه را فرا گرفته است و ماهواره‌ها برای تبلیغ آن و تبدیلیش به اطلاعات عمومی آنطور که مثلاً برای نابودی کمونیسم مبارزه می‌کنند، تبلیغ نمی‌نمایند. بورژوازی این کشف مهم علمی را در کنار سایر اکتشافات علوم زیست‌شناسی و باستانشناسی و علم اجتماع در کتب ثبت و بایگانی می‌کند و برای مطالعه علاقمندان، یعنی آنها که دستشان به آن می‌رسد و یا صرفاً این رشته را تحصیل می‌کند، در دسترس قرار می‌دهد. این است که بورژوازی به عقب نگاه می‌کند و بدنبال توقف حرکت تاریخ است تا نظام بهره‌کشی را پابرجا نگاه دارد. مبارزه با مذهب بدون مبارزه با بورژوازی و طبقات ستمگر قابل تصور نیست.

پیروزی طالبان...

عربستان سعودی، افغانستان و یا در یمن در زمان حکومت امام یمن اعمال می‌شد و می‌شود. این نظریه که گویا در ایران آخوندها غیر اسلامی عمل می‌کنند حرف پوچی بیشتر نیست. اگر هم آنها غیر اسلامی عمل می‌کنند در این امر نهفته است که اسلام واقعی را بطور همه جانبه همانگونه که در افغانستان عمل می‌شود اجراء نمی‌کنند و نه اینکه گویا اسلام واقعی تافته جدا بافته‌ای از سایر انشعابات اسلامی و غیر از آنست که در افغانستان، عربستان، کویت و ... پیاده می‌شود. جنبش طالبان که سرکله‌اش از پائیز ۱۹۹۴ پیدا شد، در کشور پاکستان در مدارس دینی تربیت شده و از ملت پشتو تشکیل شده‌اند، سنی مذهب‌اند و در پاکستان به غیر از آموزشهای مذهبی با تجهیزات نظامی و سلاحهای مدرن آشنا شده‌اند. آنها به مقدار کافی راننده تانک و پرتاب کنندگان موشک در اختیار دارند. بسیاری از جنگجویان طالبان با سلاحهای خودکار به خوبی کار می‌کنند و این نشانه آن است که این گروه را در پاکستان برای روی کار آوردن در افغانستان آماده کرده‌اند. این نشانه آنست که آنها در مدارس مذهبی پیشتر تمرینات نظامی داشته‌اند تا اطلاعات در مورد طهارت و نجاست. آنها بعد کافی مهمات دارند و مهمات بدست آنان می‌رسانند. حال باید از نظر سیاسی و جغرافیای سیاسی بررسی کرد که چه مقاصد و منافعی برای قدرتهای بزرگ و منطقه برای روی کار آوردن طالبان وجود دارد.

۱ - ایران کشوری شیعه مذهب است که صدور انقلاب اسلامی و تروریسم را از ارکان سیاست خارجی خود قرار داده است. مذهب در دست ملاها در ایران یک ابزار کسب و حفظ قدرت سیاسی است. این امر بسیار موجب نگرانی همسایگان ایران است زیرا ایران با توسل به اسلحه مذهب در امور داخلی این کشورها دخالت کرده و امنیت حکومتهای آنها را به خطر می‌اندازد. کشورهایی که در همسایگی ایران قرار دارند چه در غرب و شرق و چه در جنوب و کشورهای قفقاز و آسیای میانه بشدت از رفتار رژیم جمهوری اسلامی نگرانند و ناخوشایندی خود را بارها بر زبان آورده‌اند. آنها ایران را یک خطر بالقوه برای خود و در برخی موارد حتی خطر بالفعل برای خود حس میکنند. پیدایش یک قطب متعصب سنی مذهب در شرق ایران که در تحقق اسلام عزیز دست ایران را از پشت ببندد و بایران اتهام زندک بدرستی اسلام را در ایران اجراء نمی‌کند و از بابت نظری و نظامی خطری بیخ گوش ایران باشد از طرف بسیاری از همسایگان ایران با رضایت تلقی می‌شود. عربستان سعودی در این راه همراه با پاکستان بیشترین تلاش را می‌کند تا از فشار ایران در جنوب و فعالیتش در خلیج فارس بکاهد.

۲ - امپریالیسم آمریکا که با رژیم ایران سر سازگاری ندارد در چارچوب سیاست تحریم اقتصادی خود و تصویب بیست میلیون دلار برای مبارزه با جمهوری اسلامی با همدستی پاکستان و عربستان سعودی از آدمخواران طالبان دفاع می‌کند. این حمایت در راستای منافع امپریالیسم آمریکاست. در اینجا بخوبی روشن است که نقض حقوق بشر در افغانستان و یا پاکستان و عربستان سعودی برای امپریالیسم آمریکا امر تعیین کننده نیست. آنچه به حساب می‌آید منافع آزمندانه این ژاندارم بین‌المللی است. امپریالیسم آمریکا به مذهبیونی یاری می‌رساند که بر مراتب از جمهوری اسلامی وحشی‌تر و عقب‌مانده‌تر و تروریست‌ترند. حمایت آنها از طالبان و یا تروریستهای الجزایری از این زمره‌اند. آنچه امپریالیسم آمریکا را با دشمنی با رژیم آخوندی و می‌دارد نه تروریسم آن و نه اسلامی بودن و نه بربرمنش بودن آن است. خود آمریکا در تروریسم و بربرمنشی دست کمی از آخوندها ندارد اگر بیشتر نداشته باشد، آمریکا از این ناراحت است که رژیم آخوندی دست امپریالیسم آمریکا را از منابع ایران کوتاه کرده و موی دماغ این امپریالیسم در منطقه و بویژه در خلیج فارس است و هر لحظه می‌تواند منافع حیاتی این امپریالیسم را تهدید کند، آمریکا با اسلام سیاسی که مخالف آمریکا باشد مخالف است. دقیقاً بهمین خاطر است که سقوط کابل یک هفته بعد از ملاقات دیپلماتهای آمریکائی با رهبران طالبان در ستاد آنها در شهر قندهار صورت پذیرفت. البته دیپلماتهای آمریکائی مدعی شدند که هدف آنها از این ملاقات تشویق رهبران طالبان به مذاکره با رقیبان خود زیر نظر سازمان ملل بوده است. البته دیگر حنای پوشش سازمان ملل برای تجاوز به حقوق ملل رنگی ندارد. نشریه آلمانی اشپیگل فاش ساخت که بینظیر بوتو رهبر پاکستان به یاری سازمان جاسوسی آمریکا و کمک مالی و تدارکاتی - نظامی آنها توانسته این پیروزی را در افغانستان بدست بیاورد. (مجله اشپیگل شماره ۴۱ سال ۱۹۹۶). وزیر امور خارجه پاکستان پس از این پیروزی جشن گرفت و در حالی که اکثریت ممالک جهان با تردید و دو دلی به تحولات اخیر افغانستان نگاه می‌کردند، وزیر امور خارجه آمریکا از گروه طالبان بمنزله "ناجی" و کسانی که افغانستان را نجات می‌دهند نام برد. سؤال این است که آنها افغانستان را از دست چه کسی نجات دادند؟ مگر سایر گروههای افغانی همانهایی نبودند که تا دیروز از دست همین آمریکائیها برای مبارزه با سوسیال امپریالیسم روسیه اسلحه می‌گرفتند؟

۳ - نشریه اشپیگل سیاست آمریکا را ایجاد یک توازن قوای سنی در مقابل قطب شیعه میان قفقاز و پامیر توصیف می‌کند و اشاره می‌نماید که آمریکا قصد دارد راههای مسدود تجارتي میان آسیای مرکزی به دریای

عمان را از طریق ایجاد محیط امن در افغانستان بگشاید. گشایش این راهها برای پاکستان و آمریکا منافع فراوانی را در بر دارد. عربستان سعودی در صنایع نفت و گاز آسیای میانه همراه آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است تا از راه تجارت نفت مخارج فعلی خود را در افغانستان تامین کرده و سودهای سرشار به جیب بزند. در ژانویه سال ۱۹۹۶ یک کنسرسیوم نفت عازم کابل می‌شود تا توافقاتی برای انتقال گاز و نفت آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان ایجاد نماید. شرکت آمریکائی "اونوکال Unoacal" عضو این کنسرسیوم است که یکی از پانصد شرکت بزرگ آمریکائی و کمپانی "دلتا اوایل" با اصلیت عربستان سعودی است. هم اکنون همین شرکت نفتی آمریکائی "اونوکال Unocal" با سه میلیارد دلار سرمایه‌گذاری برای بهره‌برداری از گاز جمهوری ترکمنستان با این کشور قرار داد احداث خط لوله گاز را از طریق انتقال آن به افغانستان و پاکستان منعقد کرده است. قرار داد شاه‌لوله نفت که باید از همان مسیر کشیده شود به احتمال زیاد به ۴ میلیارد دلار می‌رسد. این شرکت تا کنون سی میلیون دلار سرمایه خود را بکار گرفته است و مرکز خود را در عشق آباد مستقر نموده است و روشن است که سرمایه‌های آمریکائی بی حساب به گذار نمی‌زنند و حمایت سیاسی امپریالیسم آمریکا را بدنبال دارند. این شرکت تاکنون یعنی در عرض ۱۴ ماه از بدو تشکیلش هشت بار با صفر مراد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان ملاقات داشته است. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی چاپ ایران در شماره ۱۰۶ - ۱۰۵ خود می‌نویسد: "اینکه بعنوان مثال، الکساندر هیگ Alexander Haig وزیر اسبق خارجه آمریکا، اینک سمت مشاور رئیس جمهوری ترکمنستان را در مورد کلیه طرحهای صادرات انرژی و از جمله گاز طبیعی آن کشور برعهده دارد. یا اینکه جورج کوئینسی لومزدن George Quiency Lumsden سفیر سابق آمریکا در امارات عربی متحده، مدیریت پروژه خط لوله گاز قطر به پاکستان را در اختیار گرفته است، به هیچ وجه اتفاقی نیست". علیرغم اینکه از نظر اقتصادی کشیدن لوله نفت از طریق ایران به دریای عمان بعلت مخارج نازل نصب آن با صرفه‌تر است و مشکل عبور از کوههای صعب‌العبور هندوکش را ندارد ولی محیط ایران برای سرمایه آمریکائی امن نیست و لذا آمریکا می‌کوشد در چارچوب سیاست محاصره اقتصادی ایران تمام رگهای تغذیه اقتصادی ایران را بتدریج و با دقت قطع کند. پیدایش و تقویت طالبان بخشی از استراتژی امپریالیسم آمریکا در منطقه و جزئی از سیاست نظم نوین جهانی است. یکی از مباشرین درجه اول شرکت "اونوکال" آقای چارلی سانترس آمریکائی است که دستیار آقای محمود مستیری نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور افغانستان بوده ادامه در صفحه ۶

پیرامون مفهوم صهیونیسم

در پاسخ در خواست رفیقی از ایران به توضیح واژه صهیونیسم می‌پردازیم:

صهیونیسم از نظر واژه از بلندی صهیون که در نزدیکی شهر اورشلیم است گرفته شده است و برای یهودیان مقدس است.

صهیونیسم جهانی ناسیونالیستی بورژوازی ارتجاعی و متعصب یهود است. بر اساس این نظریه امت یهود یک قوم برگزیده از نظر خداوند است که حق دارد بر دیگران فرمانروائی کند. این نظریه یک نظریه نژاد پرستانه می‌باشد. در سال ۱۹۷۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد صهیونیسم را بمنزله شکلی از نژادپرستی و تبعیضات نژادی در طی قطعنامه‌ای محکوم کرد. این قطعنامه در سال ۱۹۹۱ با زور صهیونیسم بین‌الملل و امپریالیسم آمریکا ملغی شد.

صهیونیسم می‌کوشد با تبلیغ نظریات خود میان کارگران یهودی و سایر زحمتکشان نفاق ببندازد و صفوف آنها را پراکنده کند. تحت تاثیر این نظریه نژادی در جنبش کارگری، کارگران یهودی برای خود حق ویژه قابل بودند و از وحدت مبارزه طبقه کارگر علیه دشمن مشترک حمایت نمی‌کردند.

در سال ۱۸۹۷ جمعیتی بنام سازمان جهانی صهیونیسم به رهبری تئودور هرتسل بوجود آمد که هدف خود را تاسیس یک کشور یهودی در فلسطین قرار داد. وی می‌خواست یهودیان جهان را به فلسطین منتقل کند. در سالهای میان ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۴ که با یهودیان در اروپای شرقی بد رفتاری می‌شد ۲/۵ میلیون نفر به آمریکا مهاجرت کردند. سازمانی که از آن نام بردیم دارای قدرت مالی عظیم و نفوذ سیاسی و مالی فراوان در ایالات متحده آمریکا و در عرصه جهان است. بسیاری از روسا و صاحبان و یا سهامداران بزرگ انحصارهای غول‌پیکر جهانی و بانکها عظیم، یهودی‌های صهیونیست هستند. بورژوازی یهود از این ایدئولوژی خود برای برپائی جمعیت‌ها، سازمانها، کمیته‌ها استفاده کرده و می‌کند که شبکه‌ای گسترده‌ای در جهان برای کنترل و مراقبت منافع سرمایه‌داران بوجود آورده است. امروز صهیونیسم فقط نظریه ناسیونالیستی بورژوازی یهودی نیست شبکه وسیعی از ارتباطات وسیع، موسسات فرهنگی و مالی و گروه‌های تروریستی و دستگاه‌های تبلیغاتی برای جعل و شایعه‌سازی و فریب افکار عمومی می‌باشد. صهیونیسم به یک شبکه بزرگ تروریستی و جاسوسی در جهان بدل شده است که با امپریالیسم جوش خورده است بطوریکه مبارزه با صهیونیسم جدا از مبارزه با امپریالیسم و برعکس ممکن نیست. مضمون

صهیونیسم، شونسم نژاد پرستانه و مبارزه با جنبش کمونیستی و حمایت از بهره‌کشی انسان است. این بورژوازی با تحریک احساسات ناسیونالیستی و بنیادگرایانه متعصب‌های یهودی زیردرفش صهیونیسم با نیروهای مترقی جهان مبارزه می‌کند. دولت اسرائیل که سرزمینهای فلسطینی را اشغال کرده است و به قتل عام فلسطینی‌ها و پاکسازی اعراب در منطقه خاورمیانه مشغول است سرپل امپریالیسم آمریکا در منطقه است. اسرائیل از بدو پیدایش خود با محافل امپریالیستی آمریکا پیوند مستحکم داشت و در مقابل امپریالیسم انگلستان به سکوی پرش آمریکا در منطقه خاورمیانه بدل شد تا جلوی رشد جنبش‌های مترقی را با اعمال نفوذ در آنها بگیرد. صهیونیسم که روی دیگر سکه نازیسم است برای مظلوم نمائی در افکار عمومی و توجیه جنایات خود به بربریت نازی‌ها که به کشتار یهودیان دست زدن متوسل می‌گردد. این امر نباید ما را دچار این اشتباه گرداند که صهیونیسم با یهودی بودن یکی است. همانگونه که لیبرالیسم بمنزله ایدئولوژی سرمایه‌داری با طبقه کارگر ممالک سرمایه‌داری یکی نیست نباید تصور کرد هر فرد یهودی صهیونیست است. چه بسیار یهودی‌های قهرمانی که جان خود را در راه آزادی بشریت و بویژه طبقه کارگر از دست داده‌اند. در مقابل صهیونیسم، ما با نظریه آنتی سمیتسم یعنی یهودی ستیزی روبرو هستیم که دشمنی با هر چه یهودی و هر کس یهودی است می‌ورزد و این دشمنی را تبلیغ می‌کند. این نظریه بخشی از ایدئولوژی نازیهای آلمان بود که به بهانه آن شش میلیون یهودی را به فجیع‌ترین وضعی نابود کردند. یهودی ستیزی نیز از نظر کمونیستها محکوم است زیرا وحدت طبقه کارگر را برهم زده و آنها را بر اساس نژاد و یا مذهب از یکدیگر جدا می‌کند و صفوف متفرق آنها را به زیر ضربه سرمایه می‌اندازد. کمونیستها نه تنها باید با صهیونیسم مبارزه کنند، بلکه در عین حال باید یهودی ستیزی را نیز افشاء نمایند. زیرا این دو پدیده تفاوتی نداشته و دشمن وحدت طبقه کارگرند. سیاست جمهوری اسلامی در ایران که سیاست پان‌اسلامیستی است، سیاست ضد صهیونیستی نیست سیاست ضد یهودی، سیاست یهودی ستیزی است. کمونیستها فرقی میان کارگران مذاهب مختلف و ملیت‌های مختلف نمی‌گذارند. برای آنها تعلقات طبقاتی و مبارزه برای پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان مهم است و بحساب می‌آید.

بازهم در باره شگردهای جدید رژیم

اطلاعه‌ای را که در صفحه مقابل مشاهده می‌کنید، بیانیه کانون سینماگران ایران در تبعید (مرکز آلمان) است که چندی پیش به دفتر توفان رسیده است. ما علیرغم محدودیت‌های صفحات توفان این بیانیه را به چاپ می‌رسانیم زیرا برآنیم که این نوشته در شرایط کنونی به نحوی بسیار شایان شگردهای رژیم ترور ایران و مشاطه‌گران غربی و «ایرانی» اش را افشا کرده و بر روی کاغذ آورده است.

توفان در سلسله مقالاتی که در شماره‌های پیش خود انتشار داد، کوشید برای خوانندگانش سیاست‌های جدید رژیم مرگ جمهوری اسلامی را شکافته و هموطنان عزیز را از افتادن در دامی که جمهوری اسلامی برپا داشته و سرانجامش چیزی جز درافتادن در قعر پستی و خیانت نیست، برحذر دارد.

رژیم اسلامی که بند نافش را با قیچی افسردگی و گریه و مرگ و نیستی و بحران بریده‌اند، چهره‌اش را برای صدها هزار تن ایرانی خارج از کشور که تا کنون ضدانقلابی و طاغوتی و مستحق مرگ بودند - با سرخاب و سفیداب موسیقی و سینما و فرهنگ ایران در آرایشگاه‌های مشاطه‌گران غربی و برخی از ایرانیانی که اگر خائن به منافع مردم نباشند، حداقل قدرت اندیشیدن را از کف داده‌اند، بزک می‌کند. این رژیم با تمام قوا با این‌گونه ترفندها می‌کوشد محیط زندگی ایرانیان را در خارج از کشور غیرسیاسی کرده تا بتواند کسانی را که عرصه پیکار با این ددمنشان را خالی نمی‌کنند، ابتدا منفرد نموده و سپس به آسانی در مقابل جوخه‌های مرگبار ترورش قرار دهد. جمهوری اسلامی دلش برای چند میلیون ایرانی خارج از کشور نسوخته است که برایشان حداقل اجازه برگزاری کسرت‌های خوانندگان و بخش فیلم‌های ساخت کشور را دهد. هنوز که هنوز است ده‌ها میلیون ایرانی در ایران از تماشای بسیاری از فیلم‌هایی که به آسانی در خارج اجازه نمایش می‌یابند، محرومند. هنوز که هنوز است مردم ایران در آتش شنیدن نوای دلنشین سیما بینا و ترانه‌های فولکلوریک‌اش می‌سوزند و نوارهای صدای ایشان با ترس و لرز دست به دست می‌شود. خانم پریسا که یکی از برجسته‌ترین خوانندگان زن موسیقی اصیل ایرانی در صدسال اخیر است و اجازه می‌یابد برای ایرانیان خارج کسرت گذاشته و با نشریات «ضدانقلاب» مصاحبه کند و باز هم به ایران بازگردد، سال‌هاست که در آرزوی برگزاری کسرتی برای علاقمندانش در ایران است.

اطلاعه کانون سینماگران ایران در تبعید دقیقاً در راستای افشای این سیاست‌های رژیم است. نگذاریم جمهوری پلید اسلامی که عامل اصلی آوارگی و دربدری میلیون‌ها ایرانی است، در این سیاست فتنه‌گرانه‌اش پیروز شود. در مقابلش با قدرت تمام با یستیم.

اطلاعیه

کانون سینماگران ایران در تبعید (مرکز آلمان)

مشاطه گران يك رژيم تروريست

هموطنان عزیز!

درست در زمانی که رژیم جمهوری اسلامی ایران و رهبران درجه اول آن، مانند علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، به خاطر صدور فرمان قتل چهار تن از مبارزان مخالف خود، غیباً در دادگاه برلین محاکمه می‌شوند، روزنامه‌های طرفدار رژیم با افتخار از فعالیت‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج کشور نام می‌برند و نمایش فیلم‌های ایرانی و همکاری‌های همه‌جانبه مقامات سینمایی آلمانی را با خود، به عنوان سند برتری سیستم اسلامی حکومت ایران، برتری فیلم اسلامی و غلبه فرهنگ اسلامی بر کفر جهانی اعلام می‌کنند.

نمایش تازه فیلم‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج کشور، در کنار ترور مخالفین و ایجاد جو ارعاب، چندان عجیب نیست. این رژیم که تا کنون خون بسیاری از مردم کشور ما را به زمین ریخته، هرگونه امکان حرکت آزاد سیاسی و اجتماعی را از بین برده، مطبوعات را زیر تیغ سانسور و اختناق خود گرفته و جز سیاه روزی و فقر و بیماری و بیکاری برای مردم ایران حاصلی نداشته است؛ هر زمان که بتواند، هر حيله دیگری را نیز برای بقاء وجود ننکین خود طرح و اجرا خواهد کرد. بنابراین، امروزه دیگر کمتر کسی است که فریب این رژیم را بخورد و نیت واقعی آن را از اینگونه فعالیت‌های فرهنگی و نمایش فیلم در خارج کشور در نیابد.

روشن است که این رژیم که در ایران هر صدای آزادی‌خواه را در عرصه‌های هنری و فرهنگی در نطفه خفه می‌کند، از اینگونه نمایش‌ها هدفی جز ظاهر سازی و تشویق دولتهای غرب به ادامه «سیاست انتقادآمیز» ندارد. سردمداران کشورهای غربی نیز، که در درجه اول به منافع خود می‌اندیشند، از یکسو به خاطر افکار عمومی به برگزاری دادگاه برلین تن می‌دهند و از سوی دیگر، با حمایت از جمهوری اسلامی امکانات بقاء و ترورهای بعدی او را فراهم می‌سازند.

از همین روست که بنابر گزارش روزنامه سلام (۲۰ تیر ۱۳۷۵) در دیدار مسئولان سینمایی ایران و آلمان، در شهرهای کلن و مونیخ، آقای یانس مدیر سینما تک کلن به ذوق می‌آید و در حمایت از سینمای ایران و همکاریها و سرمایه‌گذاریها، امکان برگزاری هفته‌های فیلم و مرور آثار در کلن را فراهم می‌آورد، و آقای برکهوف همکار سینما تک کلن نیز، با برشمردن اهمیت هنری سینمای ایران، و با توجه به «پائین بودن هزینه تولید فیلم در ایران در مقایسه با آلمان»، خواهان ایجاد مراودات گسترده تری در همکاری و سرمایه‌گذاری می‌شود و آقای پوشل، مسئول امور سینمایی سازمان پژوهش‌ها و توسعه بین‌المللی فرهنگی آلمان در شهر بن، در دیدار با رجبی، مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی از همه تند تر می‌رود و ضمن ابراز امیدواری برای همکاری‌های بیشتر سینمایی ایران و آلمان می‌گوید: «وضع فرهنگ در اروپا نیازمند بازنگری برای حفظ و تقویت ارزش‌های فرهنگی اروپا در مقابل هنر صرفاً هالیوودی است و در این رهکنر ما برای تامین هدف خود به سینمای عاطفی و انسانی بیش از پیش نیاز داریم.»

اگر تا کنون حمایتگران جمهوری اسلامی، کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تولیدکنندگان مرگ بودند، از این پس، کسانی که ظاهراً فعالین حوزه‌های فرهنگی و انسانی اند در صف حمایتگران این رژیم تروریست واقع شده‌اند. مسلماً این مسئولان و دست‌اندرکاران سینمای آلمان که این چنین خواهان همکاری با جمهوری اسلامی و پرکردن جیب خود شده‌اند، بهتر از ما شنیده‌اند که سران این رژیم تروریست، در حال حاضر، درست کنار گوششان، در همین آلمان به خاطر جنایت و قتل غیباً محاکمه می‌شوند؛ و حتماً خبر دارند که سینمای ایران فقط همین چندتا فیلم با ارزش نیست و در ایران انبوهی از فیلم‌های مبتذل با تم‌های مذهبی و جنگی تهیه می‌شود که خوراک اصلی سینماهای کشور است، و تازه، به همین چند فیلم با ارزشی هم که ساخته و راهی فستیوالها می‌شود در خود ایران اجازه نمایش نمی‌دهند و سازندگان آنها با انواع تهدیدها، محرومیت‌ها و ممنوعیت‌ها روبرویند.

بنا به تازه‌ترین خبرها، و بنابر مقاله‌ای که اخیراً در روزنامه لوموند (۲۷.۶.۹۶) به چاپ رسیده است؛ [علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، در دیدار با مسئولین وزارت فرهنگ، شیوه ایدئولوژیک جدیدی برای پیشبرد نیت اسلامی مطرح و هجوم تبلیغاتی تازه‌ای را به دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی کشور شروع کرده و دیگر اندیشان را مورد تهدیدهای جدی و تازه قرار داده است. لوموند از قول عزت‌الله ضرغامی می‌نویسد: «بایستی به شدت و بدون امتیاز دادن پیام انقلابی الهی را بیان کنیم و روشنفکران لیبرال سینمای ایران را که در انتقال پیام واقعی ما تردید می‌کنند مورد تردید قرار دهیم.» همچنین قوانین جدیدی برای سانسور در سینما و جلوگیری از کار دیگر اندیشان وضع شده است، که حتی فعالیت‌های فیلمسازانی مانند عباس کیاستمی را نیز تحمل نخواهد کرد.]

بنابراین، با توجه به عملکرد غیر انسانی جمهوری اسلامی و آنچه در ایران امروز می‌گذرد، باید برای مسئولان سینمای آلمان روشن باشد که همکاری با این رژیم، نه تنها حرکت در جبهتی انسانی و فرهنگی به شمار نمی‌آید، بلکه همدستی با فشار و سرکوب و خفقان است و به این رژیم امکان می‌دهد که همچنان در عرصه داخل و خارج کشور به سرکوب و ترور ادامه دهد.

متأسفانه، ما اکنون فقط شاهد همکاری برخی از مسئولان سینمای آلمان، در کنار تولیدکنندگان سلاح مرگ با رژیم تروریستی ایران نیستیم. از آن دردناک‌تر، همکاری برخی از ایرانیان با رژیم است که پیش از این، جزو مخالفین خارج کشوری شمرده می‌شدند. همکاری آنها، بیش از دیگران، چهره جمهوری اسلامی را بزرگ می‌کند و به آن امکان خودفحاشی و تبلیغات زهرآلود در خارج و در داخل ایران می‌دهد و ترورهایش را توجیه می‌کند.

هموطنان عزیز!

آزمون سختی پیش پای ماست. برماست که با افشای عاملان تازه و مشاطه‌گران جمهوری اسلامی، از این آزمون سخت، سرفراز برآئیم.

پیروزی طالبان...

است. رژیم ایران از این وضع بسیار نگران است در حالی که منطق اسلامی حکم می‌کند که باید از اینکه یک جمهوری اسلامی دیگری در همسایگی ایران بوجود آمده است خوشحال باشد. در اینجا معلوم میشود برای آخوندها نیز اسلام بازیچه‌ای در دستشان برای حفظ حکومت آنها بیش نیست. اسلام طالبانی، اسلامی نیست که باب طبع ایران باشد.

ایران خطر طالبان و محاصره خود را با گوشت و پوست خود حس می‌کند.

۴ - البته پس از پیروزی طالبان روسای جمهوریهای مسلمان نشین سابق شوروی (ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان) که امروز در فدراسیون روسیه مجتمع هستند از ترس اینکه مبادا اسلام عزیز تأثیرات خود را بر ساکنین مسلمان کشورهایشان بگذارد و پایه‌های حکومت آنها را متزلزل کند با روسیه در همان روز جمعه در شهر آلماتی پایتخت قزاقستان یک نشست فوق‌العاده تشکیل دادند. ترکمنستان که یک طرف قرارداد است در این نشست به بهانه حفظ "بیطرفی" شرکت نکرد. روسیه بسیار از این تحول نگران است چون حضور فعال آمریکا را در عین حال تجاوز به منطقه نفوذ خود تلقی می‌کند. درست است که آمریکا با قدرت مالی و نظامی عظیم خود از مشکلات درونی روسیه برای کنترل منطقه آسیای میانه سود برده است لیکن معلوم نیست این وضع مسالمت آمیز تا به کی ادامه پیدا کند و روسیه تا کی به این دخالت‌های آمریکا در مناطق نفوذ خود تن در دهد. در کنار روسیه و ایران دولت هندوستان نیز با نگرانی به سرنوشت تحولات افغانستان می‌نگرد و اروپائیان نیز مسلماً دلخوشی ندارند که آمریکایی‌ها یکه‌تاز و یکه‌بزن آسیای مرکزی شوند و کنترل نفت و گاز آنجا را علیه اروپا، ژاپن، کانادا و استرالیا بدست بگیرند. هنوز استقرار صلح در افغانستان به آینده دور تعلق دارد زیرا مسلماً مردم افغانستان حاضر نخواهند شد سلطه اجانب را به کشور خود تحمل کنند و سلطه شوم بنیادگرایان اسلامی را که افغانستان را به دره تاریخ پرتاب می‌کنند بپذیرند. مبارزه انقلابی مردم افغانستان و این بار برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک نوین به پیش خواهد رفت. مشکلات اقتصادی منطقه تنها باید با تفاهم خلق‌های منطقه و با دست نیروهای انقلابی بنفع همزیستی برادرانه آنها حل گردد. این امر تنها با روی کار آمدن حکومت‌های مخالف استعمار و استثمار در ایران و افغانستان و پاکستان ممکن است.

یادداشت‌های زندان...

آمده بود؛ نمی‌بایست با داد و فریاد روحیه‌اش را ضعیف کنم؛ می‌بایست به او نشان دهم که می‌توان شکنجه را به هیچ گرفت. کفش‌ها و جوراب‌هایم بیرون آورده شد و اولین ضربه به کف پاهایم زده شد. جریانی از نوک انگشتان پا تا توی سرم آمد و برگشت. جریانی شبیه به برق‌گرفتگی و بعد اثرش فقط در کف پا باقی ماند. بازجو گفت: چگونه؟ خودت این طور خواستی. هر ضربه‌ای که می‌زد، درد شدیدتری را حس می‌کردم. ولی از ضربه دهم به بعد احساس کردم پاهایم بی‌حس شده است و مجدداً از ضربه بیستم به بعد دردی در تمام بدنم می‌پیچید که همه چیز را از یاد می‌بردم. در آن موقع تنها یک آرزو داشتم و آن هم عدم وجود آن دخترک بود تا بتوانم فریاد بزنم و درد را از دهانم خارج کنم و نمی‌دانستم که وجود اوست که اولین تجربه کابل را برایم تحمل پذیرتر کرده است. تجربه‌ای که در آینده همیشه همراهم خواهد بود دندان‌هایم را چنان بر آن پارچه کثیف د خون‌آلود می‌فشردم که فکم درد می‌گرفت. همیشه برای فراموشی یک درد، دردی ساختگی بوجود می‌آوردم ولی تلاشی بیهوده بود. بازجو، بی‌خبر از همه جا با حرص می‌گفت: چیه؟ می‌خواهی حسرت یک آخ را روی دلم بذاری؟ آره! مقاومت کن! و با وحشیگری بیشتری ضربات را محکم‌تر و محکم‌تر می‌کوبید. نمی‌دانم چند ضربه زده بود. آن دختر را از آن‌جا برده بودند. وقتی متوجه این مطلب شدم، پارچه‌ای را که در دهانم بود بیرون انداختم و همراه با ضربه‌ای که به پایم خورد، فریادی کشیدم. چسبیدم؟ چرا مقاومت نمی‌کنی؟ دو، سه ضربه دیگر زد و رفت. گویی فقط همین چند فریاد را انتظار می‌کشید. دقایقی بعد شخصی آمد و دست و پایم را باز کرد و مجبورم کرد که راه بروم. درد زیادی را در پاهایم حس می‌کردم و بعد همراهش به اتاقی رفتم. دوباره بازجو آمد و بازجویی شروع شد.

سکوت کرده بودم و هیچ نمی‌گفتم. انتظار داشتم که بازجو بازم حرف بزند و بازجو تلاش می‌کرد تا مقاومت را در هم شکنند. برای تضعیف روحیه‌ام چند نفر را به اتاق بازجویی آورده بود. فرم‌هایی را به آن‌ها داده بود و از آن‌ها خواسته بود که فرم‌ها را پر کنند. از سؤال و جواب‌هایی که رد و بدل می‌شد، معلوم بود که هر سه چهار نفرشان خیانت کرده بودند. پس از مدتی مرا به یک سلول فرستاد و گفت: خوب فکرهايت را بکن. دوست دارم فردا که می‌بینمت سر عقل آمدم باشی.

دست‌شویی، توالت و جای خواب یکی شده بود. اگر در گذشته برای توهین به کسی او را در مستراح زندانی می‌کردند، امروز برای قطع ارتباط زندانی با خارج، مستراح را به سلول آورده‌اند. قسمت انتهایی سلول سقف بلندتری داشت و پنجره با زرده‌ای کرکره مانند در قسمتی از دیوار جای گرفته بود که تا وقتی در انتهای سلول قرار نمی‌گرفت و رو به در نمی‌ایستادی، آن را نمی‌دید. پاسداری که مرا آورده بود، در را بست و رفت. دست و رویم را شستم. نمی‌دانستم ساعت چند است. غذا را آوردند. آن را همراه با ظروف گرفتم. پاهایم بشدت باد کرده بود ولی دردی نداشت. در واقع فکرم آنقدر مشغول بود که درد را متوجه نمی‌شدم، نمی‌توانستم راه بروم. نشستم و به پاهایم خیره شدم. کاملاً می‌توانستم دستم را از زیر انگشتان پایم رد کنم بدون آن که تماسی حاصل شود. به یاد هم‌سلولان سابقم افتادم. حرف‌هایشان در گوشم زنگ می‌زد. یکی از آن‌ها افراد را در رابطه با شکنجه به سه دسته تقسیم می‌کرد. افرادی که از ترس شکنجه به خیانت در می‌غلطند. دسته بعد کسانی هستند که برای پایان دادن به آن خیانت می‌کنند و دسته سوم کسانی هستند که آن را تحمل می‌کنند و شخص دیگری می‌گفت: در زمان شکنجه چیزی نمی‌خواهند و وقتی چیزی می‌پرسند و از زندانی می‌خواهند که بگوید و یا بنویسد، شکنجه نمی‌کنند. در نتیجه می‌توان حرفی نزد. اولین مورد را شاید به خاطر وجود آن دختر تحمل کرده بودم. آن را تجربه کرده بودم. به خودم گفتم تمام شد و درد آن نیز تمام خواهد شد. چیزی نبود که بخواهم از آن بترسم. هیچ شکنجه و دردی ابدی نیست و ضمناً چه حرف بزنم چه حرف نزنم، شکنجه خواهد شد. با این استدلال نتیجه گرفتم که اصلاً به آن فکر نکنم. غذایم را خوردم و بعد خوابیدم. روزهای بعد نیز بدین شکل گذشت. بعضی از مسائل را که متوجه می‌شدم بازجو خبر دارد، می‌پذیرفتم، ابتدا سبک سنگین‌شان می‌کردم و بعد به شکلی که گویا تمام شده و دیگر باقی نمانده آن‌ها را می‌نوشتیم و امضا می‌کردم. مسائل بی‌اهمیتی را می‌پذیرفتم. ادامه دارد.

از کمک‌هایتان متشکریم

۵۰ مارک

آقای ط.

۱۰ مارک

آقای باقری

۲۰ گولدن

خانم ق.

۱۰۰ دلار

از کانادا

۱۰۰ مارک

آقای گ.

زنده باد اترناسیونالیسم پرولتری

رهنمودی به...

همانقدر بداند که ضرورت فعالیت آنرا ایجاب می‌کند. باید از کنجکاوپه‌های بی‌مورد که فقط می‌تواند منبع خطر باشد خودداری کرد. این امراض روشنفکرانه در همه وجود دارد و وظیفه نیروهای انقلابی مهار این نکات منفی در مبارزه مخفی است. برخلاف تفکر چریکی که انقلابیون را به بریدن از توده‌ها دعوت می‌کند و آنها را به خانه‌های تیمی می‌فرستد که خودشان بدست خودشان، خودشان را زندانی کنند و کمترین اثر اجتماعی را به جای گذارند و در عین یاس و سرخوردگی به عملیات مسلحانه جدا از توده‌ها بپردازند، وظیفه انقلابیون کمونیست زندگی با مردم و زندگی بمانند آنها می‌باشد. زندگی با و در کنار مردم مانع از آن است که فرد مبارز شناخته شود و رفتارش غیر طبیعی جلوه کند. بهترین نوع زندگی مخفی عادی‌ترین نوع زندگی است و از این طریق می‌شود حداکثر ارتباط را با مردم پیدا کرد.

شما رفقا باید بکشید که خود را حفظ کنید و نه اینکه بامید نتایج زودرس مبارزه با پنهانکاری کم توجه نمایشید. همواره بیاد داشته باشید که انقلاب کار توده‌های مردم است و نه گروهها و سازمانها. وقتی سیل خروشان توده مردم به حرکت در آمد آنوقت است که نیروی سازمانی و کادرها می‌توانند نقش خود را به بهترین وجهی ایفاء نمایند. این است که باید از شتابزدگی پرهیز کرد و با احتیاط گام برداشت. رفقا باید قدم دوم را زمانی بردارند که مطمئن شوند زیر پای آنها کاملاً محکم است.

۳ - پنهانکاری زمانی مفهوم دارد که فعالیت اجتماعی انجام شود در غیر این صورت اگر کاری صورت نپذیرد، رعایت پنهانکاری به یک شوخی بیمزه بیشتر می‌ماند.

۴ - پخش توفان و یا شعار نویسی باید با احتیاط انجام گیرد زیرا وجود مبلغین فعال و زنده بمراتب بهتر و مفیدتر برای توفان است تا رفیقی که پس از دو نوبت پخش توفان در اثر بی‌احتیاطی دستگیر شود.

اصل پراکندگی سازمانی را باید با اصل تمرکز رهبری توأم کرد تا مرکزیت بتواند بین بخش‌های مختلف سازمان ارتباطات سیاسی و ایدئولوژیک لازم را ایجاد نماید. توجه به این امر در شرایط مخفی مبارزه اجتناب ناپذیر است. در مبارزه مخفی فقط با یک رهبری آبدیده و منسجم که قادر باشد به موقع واکنش نشان دهد و به امور سازمانی مسلط باشد می‌توان از ضربه خوردن جلوگیری کرد.

بدون اینکه از مسایل دور بیافتیم به پیشنهاد شما رفقا در همین شماره ترتیب اثر خواهیم داد. شما رفقا از ما خواسته بودید که در مورد مفاهیم سوسیال امپریالیسم

و صهیونیسم برای شما توضیح دهیم ما در طی دو مقاله کوتاه این مفاهیم را توضیح می‌دهیم چنانچه هنوز در این زمینه سئوالاتی دارید از همان طریق که تماس گرفته‌اید به تماس خود ادامه دهید. برای شما آرزوی موفقیت در راه پیروزی طبقه کارگر و مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را داریم

سگ زرد...

مادی و معنوی آمریکا، بدون گذاشتن کمترین وقعی به قوانین بین‌المللی، همچنان بر اشغال جنوب لبنان، بلندی‌های جولان، فلسطین و بخشی از خاک اردن پای می‌فشارد.

۲- اشغال‌هاییتی و دخالت در امور داخلی این کشور کوچک از جمله یکی دیگر از اقدامات «صلح‌جویانه» آقای کلینتون در این چهار سال بوده و بر کسی پوشیده نیست.

۳- میلیتاریزه کردن خلیج فارس زیر پوشش «ثبات و امنیت» و دفاع بی‌چون و چرا از رژیم‌های عهد عتیق و ملوک‌الطوایفی عربستان، بحرین، کویت، عمان، دویی و... از دیگر سیاست‌های کلینتون بود که در آزادی‌خواهی‌اش دیگر نباید شکی باشد.

و این لیست سیاه سر دراز دارد.

پس مداحان آمریکا که این‌گونه برای آزادیخواهی و صلح‌دوستی کلینتون دم گرفته بودند و بی‌شرمانه این نماینده امپریالیسم خون‌خوار آمریکا را دوست خلق‌ها معرفی می‌کردند، امروز باید دریافته باشند که امپریالیسم، «ارتجاع سیاسی» و خون‌ریز است. این سرشت امپریالیسم است و تا آخرین دم این خصلت را به همراه دارد و جنایت‌کار و غارت‌گر باقی خواهد ماند. امپریالیسم آمریکا به رهبری آقای بیل کلینتون از این قاعده مستثنی نیست.

افرادی چون نیکسون، فورد، کارتر، ریگان، جرج بوش، باب دل و کلینتون قادر به جلوگیری از جنگ‌ها و بحران‌های اقتصادی نیستند. تا هنگامی که امپریالیسم وجود دارد وقوع جنگ و خون‌ریزی نیز اجتناب ناپذیر است و این امر به دموکرات‌ها و جمهوری خواهان بستگی ندارد. مگر جنگ خلیج فارس را جمهوری خواهان به رهبری جرج بوش آغاز نکردند و دموکرات‌ها به زعامت کلینتون آن را ادامه ندادند؟ مگر آغازگر کشتار مردم ویتنام دموکرات‌ها و ادامه‌دهنده آن جمهوری خواهان نبودند؟

پایان کلام این که بیل کلینتون و رقیب انتخاباتی وی باب دل نمایندگان انحصارات‌اند و برای حفظ منافع مجموعه‌ی سرمایه‌داری آمریکا فعالیت می‌کنند. همان‌طور که بوش به هنگام انتخاب شدن کلینتون گفته

بود که «برنامه‌هایی که من شروع کرده بودم متوقف نخواهد شد بلکه ادامه پیدا خواهد کرد... من و ملت آمریکا به کلینتون کمک خواهیم کرد و از او پشتیبانی می‌کنیم»، همین را کلینتون با زبانی دیگر می‌گوید: «چه در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی برسم و یا نرسم، همان برنامه‌های گذشته اجرا خواهد گردید». بنا بر این انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و رقابت کلینتون و دل مضحکه‌ای بیش نبوده و انتخاب سگ زرد در برابر شغال است.

تنها با سرنگونی مجموعه سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم است که می‌توان به جنگ و بربریت و توحش و خون‌ریزی پایان داد و به خواسته‌های عادلانه مردم یعنی صلح و آزادی و بزربری تحقق بخشید.

درباره مفهوم...

زیرا رهبران و حزب حاکم در این کشور در حرف از سوسیالیسم صحبت می‌کردند ولی در عمل مناسبات سرمایه‌داری دولتی را در اتحاد شوروی برقرار کرده و به یک نیروی امپریالیستی در جهان بدل شده بودند. این روند با روی کار آمدن خروشچف آغاز شد و با روی کار آمدن یلتسین عضو «برجسته» کمیته مسکوی «حزب کمونیست» شوروی به پایان رسید. کمونیستها این واژه را پس از تجاوز شوروی به کشور چکسلواکی بکار بردند. در آن روز روسها با تکیه به دکترین برژنف که یک نظریه استعماری بود و حق حاکمیت ممالک را بزیبر سئوال می‌کشید، برای تسلط بر جهان به توسعه طلبی دست زده بودند و این تجاوز را با تجاوز به افغانستان کامل کردند.

حزب توده ایران بمنزله ستون پنجم این امپریالیسم در ایران عمل می‌کرد و خواسته‌های ابر قدرت شوروی را مورد حمایت قرار می‌داد و از سیاست توسعه طلبانه آن به عنوان سیاست سوسیالیستی دفاع می‌کرد. امروز شوروی سابق یک کشور امپریالیستی مغلوب است و همان رهبرانی که تا دیروز از سوسیالیسم نوک زبانی دفاع می‌کردند، نظیر گورباچف و یلتسین، امروز در عمل ماهیت ضد کمونیستی خود را نشان داده‌اند. این افراد یکشبه در این حزب زاده نشده‌اند، آنها نتیجه سالها انکار مبارزه طبقاتی در شوروی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا در آنجا هستند. البته در مورد واژه سوسیال امپریالیسم و ماهیت شوروی بیش از این می‌توان سخن گفت که در این مقاله نمی‌گنجد. توفان تا کنون جزوات چندی در این زمینه منتشر کرده است که ما به شما خواندن آنها را توصیه می‌کنیم و امیدواریم بتوانیم آنها را بدست شما برسانیم.

یادداشت‌های زندان اوین (بخش هشتم)

نتوانست مانع آن شود. فقط توانست مرا از او جدا کند و آن وقت دیوانه وار کتک می زد. خون تمام صورت و دهانم را پر کرده بود. بعد کشان کشان مرا بدنبال خود برد. از چند پله پائین رفتیم و دوباره از چند پله بالا آمدیم. به روی شکم به تختی بسته شدم. دستها و پاهایم را نمی توانستم حرکت دهم. پارچه کثیفی داخل دهانم چپانده شد. با حرکتی که کرده بودم، در واقع پذیرفتم چه کسی هستم و حالا حرکت طبیعی بازجو خشونت بیشتر و وحشیانه تر بود.

چشم‌بندم کمی شل شده بود و می توانستم دختری حدوداً ۱۴ یا ۱۵ ساله را که آنجا ایستاده بود، ببینم. چادری به سر داشت و چشم‌بندی بر چشم. ساکت و آرام منتظر ایستاده بود. او را نمی شناختم و نمی دانستم هوادار چه گروهی است ولی فرقی نمی کرد؛ تا اینجا ادامه در صفحه ۶

درباره مفهوم سوسیال امپریالیسم

نمی توانند جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدف‌های انقلابی و تاکتیکی انقلابی را در گفتار قبول نمایند. این عده نمی توانند اعتماد توده‌ها را بخود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد کنند که گویا کلیه کارهای "مسالمت آمیز" فقط تدارکی برای انقلاب سوسیالیستی است. آنها همدستی خود را با بورژوازی تدارک انقلاب کارگری جلوه می دهند. این عده وقتی پای انقلاب به میان می آید فوراً از همزیستی مسالمت آمیز صحبت می کنند. سوسیال امپریالیسم تکامل اپورتونیسم و رفرمیسم است. در سابق به احزاب کارگری در ممالک سرمایه داری که در حرف از سوسیالیسم سخن می راندند ولی در عمل با بورژوازی امپریالیستی بر علیه طبقه کارگر زد و بند می کردند، سوسیال رفرمیست، اپورتونیست و یا سوسیال امپریالیست می گفتند زیرا آنها از منافع امپریالیسم خودی حمایت می کردند. این واژه بعدها در مورد اتحاد جماهیر شوروی بعد از مرگ استالین بکار رفت ادامه در صفحه ۷

در آن لحظه متوجه نشدم که این جمله ساختگی است و حرفی است که از او خواسته شده تا بر زبان بیاورد و بخاطر آن مدت‌ها شکنجه را تحمل کرده است. جمله‌ای است برای خالی کردن طرف مقابل و نه چیز دیگر. همیشه به همین شکل آغاز می شود و بعد مرحله به مرحله، آرام آرام فرد زبون و ضعیف در باتلاق خیانت و نیستی فرو می رود و در همان حال در اعماق وجودش جنگی میان هستی و نیستی در می گیرد و آن‌گاه برای تحمل پذیرتر کردن شکنجه درونی سلاح انسانیت و خوبی را بر زمین می اندازد و شکنجه‌ای قوی تر و بیشتر برای خود به ارمغان می آورد تا آنجا که در زیر خروارها لجن، خود نیز فریاد روح خود رانمی شود. دستم را بالا آوردم و سیلی محکمی بر صورتش زدم. این کار را آنقدر سریع انجام دادم که حتی بازجو نیز

در پاسخ درخواست رفیقی از ایران به توضیح واژه سوسیال امپریالیسم می پردازیم:
سوسیال امپریالیسم از دو کلمه سوسیال و امپریالیسم تشکیل شده است. منظور از سوسیال در اینجا تلخیص واژه سوسیالیسم است. سوسیال امپریالیسم به جریانی گفته می شود که در حرف سوسیالیسم را قبول دارد و الفاظ و مفاهیم کمونیستی را بر زبان می آورد ولی در عمل بر ضد سوسیالیسم عمل می کند و منافع طبقه بورژوازی امپریالیستی خودی را در نظر می گیرد. این جریان در حرف انقلابی است ولی وقتی با مسایل مشخص در عمل برای پیشبرد امور روبرو می شود فوراً ماهیت خود را نشان می دهد. از نظر مارکسیستها معیار کشف حقیقت همان پراتیک است، مهم این است که فرد یا جریان در عمل چگونه رفتار می کند زیرا در حرف همه می توانند انقلابی باشند ولی پای عمل که به میان آمد محک واقعی هر کس معلوم می شود. این عناصر در حرف از سوسیالیسم دفاع می کنند زیرا



ره نمودی به رفقای ایران

رفقای عزیز! ما از ابتکارات شما در تکثیر و پخش نشریه توفان با خبر شدیم و طبیعتاً مسرور گردیدیم. این پدیده بار دیگر نشان می دهد که به توده‌های مردم باید تکیه کرد و به آنها اعتقاد داشت زیرا از میان آنان ابتکاراتی سر می زند که تصور آن از قبل شاید برای بسیاری ممکن نبود. علیرغم این مایلیم نکات زیرین را برای حفظ شما رفقا بیان کنیم.

۱- کار سازمان ما در ایران بر اساس اصل پراکندگی سازمانی و تمرکز رهبری است. این بدان معناست که رفقای ما در ایران یکدیگر مربوط نشده و هرتعدادی که همدیگر را می شناسند در همان محدوده بدون ارتباط با گروه‌های دیگر توفانی‌ها با یکدیگر ارتباط داشته و با یکدیگر کار می کنند. هدف از این کار در شرایط اختناق و دیکتاتوری آخوندی این است که رفقا کمتر در زیر ضربه ارتجاع قرار گرفته و در صورت ضربه خوردن به سازمان، تمامی هسته‌های آن زیر ضربه قرار نگیرند. پراکندگی سازمانی دست سازمان امنیت رژیم جمهوری اسلامی را می بندد و کارش را مشکل می کند. در این راه رفقا باید توجه کنند که حداکثر بیش از سه نفر بدور هم گرد نیایند و مانع شوند که تعداد ارتباطات و آشنائی‌ها به نحو غیرقابل کنترلی توسعه پیدا نماید که در آنصورت ممکن است در اثر حمله ارتجاع نشود سازمان را از زیر ضربه خلاص کرد. هسته‌های سازمانی را باید بر همین اساس توسعه و گسترش داد.

۲- نکته دوم امر پنهانکاری است که باید آنرا در زمینه توسعه سازمان مورد توجه قرارداد. هر رفیقی باید ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پایرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا سخارج گزاف پست صانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر